

ای و حشرها بصوت غیر تخرج و الحاشیة فی الذم البلیغ و كذلك نهان و ذلك
 یکنی فی حال طویل الذین و توجید الصوت لانه المراد تفضیل الخسیر فی التکلیف
 و ان الاعاد و الاصل در شان او شعر اذا اخرج الخیط
 ابو الفوارس بعد ان یخطیب یحتمل ان ینوی عطف بیان له و لعله اراد
 یا ابو الفوارس صیغ الخاطیة تهیج و هی فی الاصل کتبه لاسد کان ابو منقذ
 کتبه للفوس و ابو الاخطی کتبه للبعث و الجملة الاسمیة اعنی قوله له صوت جویا اذا
 و یحذف صوت یقال هذه البناء یعنی هذا کسره و یضعف و یواصط
 مفعول یحذف و یوکیک الحرف و فیح الظاء و سکون الیاء المجرعة من قطع
 فارسی یعنی اذا اخرج ذلک الخیط صوت یحذف من غایة قوته و شرط قطعته
 اصطفی فارسی مع استیقامه و حصانته اذا الصوت القوی له تاثیر فی عدم
 البناء و لکن استعان فی عدم الحصون العالیة بالصوت البوقیات
 کذا فی شرح المواقیع ثم لا ینحی ان هذه البیوت نظر الی الایة الکبریة حیث
 شجبه فیها فی ارفع الصوت بطیار و صوته بالیهاق ثم اخیل الکلام من
 لفظ التشیبه و اخرج الاستحارة مردمان و یجعلت جباهی و منج
 که داشت بلیت شش من تشیدند و او تشیش من مصلحت می دیدند
 الاذیة علی وزن السلیة یعنی الایة تاکیدی از خطای آن اعلیم که باوی می او است
 نهانی داشت باری بپر سیدان او اعده بود و گفت ترا خجانی دیدم ام
 یعنی در حق تو یک رویا دیدم ام قوله خیر باد و عا شمس و رید کرکی سبیل
 التفعالی فی انشاء و عرض النما مات و تعیرها کتبه چه دیدم است جهان
 دیدم که ترا و از خوش بودی و مردمان آن نفس نغشیان تو در رشت
 بودند خطیب اندرین کتبی ای بعضی برینند و یهد و لغت چه سبب را که

خانیست که دیدی که مرا بر عیب من مطلع کرد و اندی می معلوم شد که
 او از ناخوشی دام و خلق از نفهم در رنجید تو بگو که دم که دیگر نوست
 خودم جز با همتی قوله از صحبت دوستان برنجم قیل سبب
 بکسر الباء مضارع من رنجید و یجوز یفصح الباء یعنی در رنجی که متری قوله
 بر و ز شیب بره او یعنی برکی فی قوله فی الوریاجه بجهت باب کما خلق
 بدم حسن نایند عینم چه و کالی بینه خام کل و یکنی نایند گوینم
 الکافی العربی کلمة استقامت شمس شوخند ارادیه و شمسان شوخند
 و کذا اراد بقوله و جبالک جلالکان و لذلک قال تا عیب مرا بر من نایند
 بصیغته الخی و فی مکمل من التامینین حکایت یکی در مسجد
 سجاریه بنفوخ ای بغیر اجرة بانگ مار کتبی با و از آن که استی ستر
 از نوشت بودی و صاحب سجاریه می بود عادل و نیکو سیرت
 خود استشن که دل از ره کرد بانگ الفارسی کتبی ای جو اندر این جز
 مؤذنان قدیند که هر یکی را ایشان پنج دینار درازین و فیغداست و ترا
 ده دیناری دم تا جای دیگر روی برین اتفاق افتاد و بوقت چهارم وقت
 پیش امیر مازند و گفت ای خداوند بر من حرف کردی که به دینارم از آن
 بقدر روان کردی ایجا که رفقه ام را ضعیف کند که بیست دینارم می دهند که جای دیگر
 روم قبول می کنم نه بخندید و لغت زینهار است سانی که بر پانی دینارم را می
 شود بیت به نیت کس بخراشد ز روی خا لکنه بکسر الکان الفارسی
 ای الطین و خاریج علی معین احمد بهایم الخی الضب الذی لا یثابتر عن الغیر
 و آثار اسم متاع معروف و المراد بهما هو المعز الا ان جبالک بانگ
 در شعی نوبی خراشد دل قوله دل مفعول خراشد و فی عا شمس بانگ شعر

195

خانیست